

زهرانه پیش عقل فصول
خود را نیست تاب نور آن روز
و چشم فلسفیه چه بود اول
ز نابینا سر آمده شبیه
نناسخ زان سبب کفر و ابالی
چو آنکه بی صیبت از کمال است
رمد دارد و چشم اهل خطا هر
کلام که در حرفی تو حید
در او هر چیز گفتند از کم بدیش
منزه دانستش از چند و چه چو تا

یک نشد فلسفه دیگر حلو
بر او از هر او چشم در کج
ز وحدت دیدن حق نشد محقق
ز یک شبیست اول کات و تریه
که آن از تنگ چشمی کشف حاصل
که کسی را طریق اعتزال است
که از خطا هر نه بیند جز خطا هر
بنا بر یک در راست از غیبه تقلید
نخستین داد انداز منزل نویسن
نعالی شان عتقا بقول

سوال
چرا طاعت و کاهن گناه است
جواب

ولی در ذات حق محض گناه است
حال محض در این تحصیل حاصل
چو آیت

کدامین عقول را شرط است
در توان فکر کردن شرط است
بوده ذات حق اندیش باطل

چو آیت است روشن گشته از ذات
همه عالم ز نور اوست بیدار
عین نور ذات اندر خطا هر
رما کن غصه با حق بر باش
در آینه موضع که نور حق دلیل است
فرشته که چه دارد قرب درگاه
چو نور او ملکه بر بسوزد
بود نور خود در ذات اکل نور
چو مظهر بصر نزدیک کرد
سپاس کرد بانه نور ذات
سبب قاض نور بصر نیست
چو نسبت خاک را با عالم پاک
سودا عالم غنی از آبرین درویش
سبب روئی ز ممکن در عالم

نور و ذات او روشن ز آیت است
کجا او کرد در عالم او پیدا
که سجده جلال است نامه
که تاب خورشید در چشم خفاش
چو جلال عقل نور جبرئیل است
نخچه در مقام بی معالسه
خود را حمد پا در بسوزد
بس عاجز در هر چشم نور
بجز در آراک او تار یکم در
بنا بر یکی در او آب جهان است
نظر کند از کاین حال نظر
که ادرک عاجز است از در کردار
سودا عظم آمدن کم در پیش
جدل هرگز نشد والله اعلم